

برون‌گرایی در محتوا و معرفت پیشینی به محتوای حالات ذهنی

گزارشی کوتاه از یک مسئله

محمود مروارید



محمود مروارید از دانش‌آموختگان حوزه علمیه قم است که حدود ده سال در درس‌های خارج این حوزه (در زمینه‌های اصول، فقه، و فلسفه) شرکت کرده است. او در کنار مطالعات حوزوی، تحصیلات دانشگاهی را نیز پیگیری کرد تا اینکه در دوره دکتری فلسفه تحلیلی را در پژوهشکده فلسفه تحلیلی به پایان رساند، و اکنون پژوهشگر پسادکتری در همین پژوهشکده است. مقاله‌ای که در پی می‌آید برگرفته از بخشی از رساله دکتری او با عنوان «برون‌گرایی در محتوا و معرفت پیشینی به حالات ذهنی» است.

درآمد

دو شخص از جهت ویژگی‌های درونی^۱ دقیقاً همانند هم باشند، و در عین حال یکی دارای حالتی التفاتی با محتوای M باشد، و دیگری فاقد چنین حالت التفاتی‌ای باشد، آنگاه برون‌گرایی نسبت به M صحیح است. در غیر این صورت، درون‌گرایی نسبت به M صحیح است؛ یعنی هرگاه دو نفر از جهت ویژگی‌های درونی دقیقاً همانند هم باشند، از جهت داشتن یا نداشتن حالتی التفاتی با محتوای M نیز همانند هم خواهند بود.

دیدگاه برون‌گرایی در محتوا، به شکل صریح آن، برای نخستین بار در دهه هفتاد میلادی از سوی هیلاری پاتنم و تایلر برج مطرح شد.^۲ این دو به *intrinsic properties* (۱) در تقریب می‌توان گفت منظور از «ویژگی‌های درونی» (که در برابر ویژگی‌های بیرونی قرار می‌گیرند) ویژگی‌های غیرنسبی و غیراضافی (nonrelational) است؛ یعنی ویژگی‌هایی که برای اتصاف یک شیء به آنها لازم نیست وجود شیء دیگری فرض گرفته شود. برای مثال یک توپ را در نظر بگیرید. ویژگی‌هایی همچون کروی بودن، دارای فلان مقدار جرم بودن و دارای فلان مقدار حجم بودن از ویژگی‌های درونی آن است. اما ویژگی‌های روی میز بودن، در فاصله ۵ متری از پنجره قرار داشتن، و تحت نیروی جاذبه زمین بودن، از جمله ویژگی‌های اضافی یا بیرونی آن به شمار می‌آید؛ چرا که برای داشتن این ویژگی‌ها لازم است وجود شیء دیگری فرض گرفته شود. (۲) بنگرید به:

Hilary Putnam, *The Meaning of 'Meaning'*, In *Mind, Language and Reality* (Philosophical papers, vol. 2), Cambridge University Press: Cambridge, 1975.

Tyler Burge, *Individualism and the Mental*, *Midwest Studies in Philosophy* 4 (1979), 73-121.

دست کم برخی از حالات ذهنی دارای محتوا^۱ هستند؛ به این معنا که درباره چیزی یا معطوف به چیزی هستند. به این حالات ذهنی معمولاً حالات التفاتی^۲ گفته می‌شود، مانند باور داشتن، خواستن، امید داشتن و... . نشانه زبانی این حالات‌های ذهنی این است که در گزارش آنها از جملات پیرو همراه با واژه «که» استفاده می‌شود. برای مثال می‌گوییم: «علی باور دارد که آب در صد درجه به جوش می‌آید»، یا «علی دوست دارد که در مسابقات برنده شود». جمله‌ای که پس از «که» می‌آید، بر محتوای حالت التفاتی دلالت می‌کند.^۳

یکی از مباحث مهمی که در فلسفه ذهن معاصر درباره حالات التفاتی مطرح شده است این است که آیا محتوای این حالات برون‌گرایانه است یا درون‌گرایانه؟ برون‌گرایی^۴ و درون‌گرایی^۵ در محتوا به شیوه‌های گوناگونی صورت‌بندی شده است؛ اما ایده اصلی این دو دیدگاه را می‌توان چنین بیان کرد: فرض کنید M یک محتوای التفاتی^۶ باشد (مثلاً این محتوا که: آب در صد درجه به جوش می‌آید). اگر به لحاظ متافیزیکی ممکن باشد که

1) content 2) intentional states

(۳) به عقیده بسیاری از فیلسوفان ذهن، برخی از حالات ذهنی بدون محتوا هستند، مانند درد، خارش، و قلقلک. حالت درد درباره چیزی نیست، به خلاف حالت باور که همیشه معطوف به چیزی است.

4) externalism 5) internalism 6) intentional content

صریح مطرح ساخت. البته هدف اصلی پاتنم در این مقاله، کنکاش پیرامون معنای واژگان بوده و به صورت مستقیم به مسئله محتوا نپرداخته است. اما پس از او دیگران نشان دادند که با استدلال همزاد زمین می‌توان برون‌گرایی در محتوا را نیز به اثبات رساند.

این استدلال بر یک آزمایش فکری استوار است. فرض کنید سیاره‌ای در آن سوی منظومه شمسی وجود دارد که از هر جهت دقیقاً همانند سیاره زمین است. این سیاره را «همزاد زمین»^۱ می‌نامیم. تنها یک تفاوت میان زمین و همزاد زمین وجود دارد. در زمین مایع شفاف و بی‌رنگ و بی‌بوی که از ابرها می‌بارد و دریاها و اقیانوس‌ها را پر کرده است و «آب» نامیده می‌شود، دارای ترکیب مولکولی H_2O است. در همزاد زمین نیز مایعی دقیقاً با همین ویژگی‌های ظاهری وجود دارد، و آن هم در همزاد زمین «آب» نامیده می‌شود، ولی ترکیب مولکولی آن مایع H_2O نیست، بلکه ترکیب کاملاً متفاوتی (مثلاً XYZ) دارد. همچنین فرض کنید که هنوز در قرن هجدهم به سر می‌بریم، و هیچ کس از ترکیب شیمیایی آب در زمین آگاه نیست. به همین ترتیب در همزاد زمین نیز کسی از ترکیب شیمیایی مایعی که در آنجا «آب» نامیده می‌شود، آگاهی ندارد. از تفاوت یادشده در بالا که بگذریم، زمین و همزاد زمین و نیز ساکنان آن دو، از هر جهت همانند یکدیگر هستند. برای مثال، فرض کنید فرزاد یک فارسی‌زبان است که در زمین زندگی می‌کند؛ در همزاد زمین نیز فردی زندگی می‌کند که از جهت ویژگی‌های درونی و تاریخی علی‌دقیقاً همانند فرزاد است.^۲ این شخص را «همزاد فرزاد» می‌نامیم. هم فرزاد و هم همزاد او، واژه «آب» را بر مایع بی‌رنگ و بویی که در اطراف خود می‌بینند اطلاق می‌کنند، ولی هیچ کدام از ترکیب شیمیایی آن مایع آگاه نیستند.

حال پرسشی اساسی مطرح می‌شود: آیا مجموعه مصادیق واژه «آب» در زبان فرزاد، همان مجموعه مصادیق واژه «آب» در زبان همزاد فرزاد است؟ (مجموعه مصادیق یک واژه، مجموعه اشیا است که آن واژه در واقع بر آن صدق می‌کند. مثلاً مجموعه مصادیق واژه «انسان»، مجموعه همه انسان‌ها است). برای پاسخ به این پرسش باید به شهودهای خود مراجعه کنیم. همان‌گونه که پاتنم بیان کرده و بسیاری از دیگر فیلسوفان نیز پذیرفته‌اند، به نظر می‌رسد پاسخ این پرسش بنا بر شهود، منفی است. وقتی فرزاد و همزاد او واژه «آب» را به کار می‌برند، از دو مایع متفاوت سخن می‌گویند. فرزاد در واقع درباره مایعی صحبت می‌کند که ساختار مولکولی H_2O دارد و همزاد او در واقع از مایعی سخن می‌گوید که ترکیب شیمیایی آن XYZ است، هرچند هیچ یک از ترکیب مولکولی آن دو مایع آگاه نیستند. برای روشن‌تر شدن

1) twin earth

۲) در اینجا ممکن است اشکال شود که فرزاد و همزاد فرزاد نمی‌توانند به لحاظ درونی یکسان باشند؛ چرا که مغز فرزاد حاوی H_2O است، ولی مغز همزاد او به جای H_2O حاوی مایع دیگری (یعنی XYZ) است. به راحتی می‌توان با تغییر دادن مثال، از این مشکل رهایی یافت. فرض کنید تفاوت زمین و همزاد زمین نه دربارهٔ مدلول «آب»، بلکه دربارهٔ مدلول واژه دیگری (مثلاً «لیتیوم») است. همچنین فرض کنید آنچه در همزاد زمین «لیتیوم» نامیده می‌شود به لحاظ ویژگی‌های ظاهری همانند لیتیوم (در زمین) است، ولی ساختار اتمی متفاوتی دارد. با توجه به اینکه عنصر لیتیوم در ساختار بدن انسان وجود ندارد، می‌توان فرض کرد فرزاد و همزاد فرزاد به لحاظ درونی کاملاً یکسان هستند. دیگر مراحل استدلال پاتنم، همانند آنچه در متن آمده است تکرار می‌شود، البته دربارهٔ «لیتیوم»، نه «آب».

استناد آزمایش‌های فکری‌ای که طراحی کردند، دیدگاه یادشده را در بسیاری از موارد پذیرفتند. از آن تاریخ به بعد، برون‌گرایی در محتوا به دیدگاهی غالب در فلسفه ذهن تبدیل شد، و تأثیرات جالب توجهی در دیگر مباحث (همانند مسئله رابطه نفس و بدن، مسئله علیت ذهنی، و معرفت پیشینی به محتوای حالات ذهنی) به جای گذاشت.

از جمله مسائلی که برون‌گرایی پدید آورد این است که آیا برون‌گرایی با آموزه دسترسی ویژه^۱ سازگار است یا نه. مطابق این آموزه شهودی، ما در شرایط متداول به صورت پیشینی (یعنی بدون نیاز به تجربه) می‌توانیم بدانیم که محتوای حالات التفاتی مان چیست. به دیگر سخن، می‌توانیم با درون‌نگری^۲ دریابیم به چه چیز باور داریم، چه چیزی را می‌خواهیم و... معمولاً آموزه یادشده این گونه صورت‌بندی می‌شود:

(PA) اگر توانایی‌های متداول خود را در تشکیل باورهای مرتبه دوم به کارگیریم (به دیگر سخن: اگر قوای درون‌نگری ما به خوبی کارکنند)، آنگاه اگر ما ببینیم^۳ که P، می‌توانیم بدانیم که می‌اندیشیم که P، بدون اینکه معرفت ما به لحاظ توجیهی وابسته به تجربه محیط باشد.

گروهی از فیلسوفان بر این باورند که برون‌گرایی در محتوا با آموزه دسترسی ویژه ناسازگار است. در سه دهه اخیر، برهان‌های متفاوتی به نفع این ادعا طراحی شده است. بحث و گفتگو پیرامون این برهان‌ها و مسائل مرتبط با آن هنوز به شدت جریان دارد، و ادبیات گسترده‌ای را در فلسفه معاصر ذهن پدید آورده است. سازگار بودن برون‌گرایی با آموزه دسترسی ویژه اهمیتی حیاتی برای برون‌گرایی دارد؛ چرا که آموزه دسترسی ویژه بسیار شهودی است و به نظر می‌رسد اگر برون‌گرایی با آن ناسازگار باشد، آنچه باید کنار نهاده شود برون‌گرایی است، نه آموزه دسترسی ویژه. به همین دلیل بیشتر برون‌گرایان تلاش دارند از سازگاری این دو آموزه دفاع کنند، و اصطلاحاً سازگارگرا^۴ هستند. مسئله حاضر، نمونه‌ای جالب از ارتباط میان دو حوزه مهم در فلسفه تحلیلی، یعنی فلسفه ذهن و معرفت‌شناسی را نشان می‌دهد.

در این نوشتار، نخست یکی از مهم‌ترین استدلال‌ها به نفع برون‌گرایی را به اختصار گزارش می‌کنم، تا تصویر روشن‌تری از ایده اصلی برون‌گرایی به دست آید. پس از آن، یکی از مشهورترین استدلال‌هایی را که به نفع ناسازگاری (میان برون‌گرایی و آموزه دسترسی ویژه) ارائه شده است گزارش خواهم کرد. هدف این نوشتار، تنها معرفی اجمال مسئله است، و طبیعی است که داوری پیرامون آن مجال دیگری می‌طلبد.

استدلال همزاد زمین

این استدلال را هیلاری پاتنم در مقاله کلاسیک «معنای معنا» (در سال ۱۹۷۵) ارائه کرد و بر اساس آن، برای نخستین بار، آموزه برون‌گرایی را به شکل

1) the privileged access thesis 2) introspection

۳) در اینجا واژگان «اندیشه» و «فکر» -- و نیز مشتقات آنها -- در معنایی گسترده به کار رفته است، به گونه‌ای که همه حالات التفاتی (همانند باور، میل، ترس و...) را در بر می‌گیرد.

4) compatibilist

می‌توان به گونه‌ای دیگر نیز بیان کرد. محتوای هر حالت التفاتی از دسته‌ای از مفاهیم^۱ ترکیب یافته است. تفاوت فرزند و همزاد او در این است که فرزند دارای مفهوم آب است، ولی همزاد او به جای آن، مفهوم هاب را در ذهن دارد.

استدلال بالا، برون‌گرایی را درباره مفاهیمی که بر انواع طبیعی دلالت دارند (مانند آب و مفهوم هاب) نشان می‌دهد. در اینجا محتوای حالت التفاتی شخص به واسطه نوع طبیعی‌ای که با آن ارتباط علی داشته است متعین می‌شود. این گونه از برون‌گرایی را گاه «برون‌گرایی انواع طبیعی»^۲ می‌نامند. به جز این استدلال (که به صورت بسیار خلاصه و با حذف جزئیات بیان شد) استدلال‌های دیگری نیز به نفع برون‌گرایی ارائه شده است که در این گزارش کوتاه مجال پرداختن به آن نیست.

برهان جابه‌جایی آرام

پس از آن که پاتنم و برج آزمایش‌های فکری همزاد زمین را برای دفاع از برون‌گرایی مطرح کردند، دیری نباید که مسئله‌ای در ادبیات فلسفه ذهن پدیدار شد: آیا برون‌گرایی با آموزه دسترسی ویژه انسان به محتوای حالات ذهنی خود سازگار است یا نه؟ مطابق برون‌گرایی، این‌که اندیشه ما چه محتوایی دارد وابسته به محیط پیرامون است؛ ولی از سوی دیگر، بر اساس آموزه دسترسی ویژه ما می‌توانیم بدون مراجعه به محیط بدانیم که محتوای اندیشه‌مان چیست. در نگاه نخست به نظر می‌رسد تنش میان این دو آموزه وجود دارد. بعدها این ایده خام و اولیه به شکل چند برهان مستقل برای اثبات ناسازگاری میان برون‌گرایی و آموزه دسترسی ویژه درآمد: برهان جابه‌جایی آرام^۳، برهان مکنزی^۴، برهان حافظه و برهان توهّم^۵.

در اینجا به اختصار تمام، به گزارش یکی از تقریرهای برهان جابه‌جایی آرام می‌پردازیم. این برهان را پل بوگاسیان طراحی کرده است.^۶ ولی پیش از گزارش برهان مناسب است نخست اصل معرفت‌شناختی‌ای که در برهان به کار گرفته می‌شود، معرفی شود. این اصل را که برای نخستین بار گلدمن مطرح ساخت می‌توان به صورت زیر بیان کرد:

(R) اگر (i) وضعیت بدیل مرتبطی^۷ وجود داشته باشد که به جای گزاره P، Q در آن صادق باشد، و

(ii) S بتواند این وضعیت بدیل را رد کند یا کنار نهد^۸،

آنگاه S نمی‌داند که P.^۹

این نکته، فرض کنید فرزند از سیاره زمین به همزاد زمین مسافرت می‌کند. گرچه او وقتی در همزاد زمین مایع بی‌رنگ و بی‌بوی را می‌بیند که از جهات ظاهری همانند آب است، واژه «آب» را — با همان معنایی که در سیاره زمین دارد — بر آنها اطلاق می‌کند (و برای مثال می‌گوید «این دریاچه از آب پر شده است») ولی به نظر می‌رسد این اطلاق نادرست است. اگر فرزند متوجه شود مایعی که در همزاد زمین است ترکیب مولکولی کاملاً متفاوتی دارد، دیگر واژه «آب» را بر آن اطلاق نمی‌کند، بلکه می‌گوید «من پیش از این گمان می‌کردم این مایع آب است. اما اکنون متوجه شدم که آب نیست، بلکه تنها در ویژگی‌های ظاهری همانند آب است». به همین ترتیب، واژه «آب» از زبان همزاد فرزند بر مایعی که در زمین است صدق نمی‌کند. نتیجه این است که مجموعه مصادیق واژه «آب» در زبان فرزند، با مجموعه مصادیق این واژه در زبان همزاد فرزند متفاوت است.

در مرحله بعد، مسئله دیگری مطرح می‌شود: فرض کنید فرزند و همزاد او هر دو جمله «آب خیس است» را صادقانه اظهار کنند. آنها با اظهار این جمله، باوری را که در ذهن دارند ابراز می‌کنند. آیا محتوای باور آنها یکسان است یا متفاوت؟ برون‌گرایان استدلال می‌کنند که باور فرزند و همزاد او درباره دو مایع متفاوت است و از این رو محتوای باور آنها یکسان نیست. فرزند باور دارد که آب خیس است؛ ولی محتوای باور همزاد او این نیست. البته ما واژه مناسبی در زبان فارسی نداریم تا محتوای باور همزاد فرزند را به درستی گزارش کنیم؛ ولی می‌توانیم واژه جدیدی (مثلاً «هاب») را به عنوان معادل واژه «آب» در همزاد زمین وضع کنیم. در این صورت می‌توان باور همزاد فرزند را این‌گونه گزارش کرد: همزاد فرزند باور دارد که هاب خیس است.

به این ترتیب برون‌گرایی در محتوا به اثبات می‌رسد: با این‌که فرزند و همزاد او به لحاظ ویژگی‌های درونی کاملاً همانند یکدیگرند، محتوای حالات التفاتی آنها یکسان نیست. پس محتوای حالات التفاتی صرفاً به واسطه آنچه درون شخص می‌گذرد تشخیص نمی‌یابد. محیط بیرونی نیز در شرایط این‌همانی محتوای حالات ذهنی دخالت دارد.^۱ تفاوت فرزند و همزاد او را (۱) ممکن است به شیوه زیر اشکالی علیه استدلال همزاد زمین مطرح شود: واژه «آب» در سیاره زمین، مترادف با دسته‌ای از وصف‌هایی است که بر ویژگی‌های ظاهری آب دلالت می‌کنند؛ وصف‌هایی که کاربران زبان، معمولاً هنگام به کار بردن واژه «آب» در ذهن دارند. بنابراین واژه آب در زمین یعنی: «مایع بی‌رنگ، بی‌بو و بی‌مزه‌ای که تشنگی را فرو می‌نشاند و ...». مطابق فرض، مایعی که در همزاد زمین است نیز همین ویژگی‌ها را دارا است، و ساکنان همزاد زمین نیز همین اوصاف را هنگام به کار بردن واژه «آب» در ذهن دارند. پس باید گفت واژه «آب» در زمین و همزاد زمین به یک معناست. به همین ترتیب، جمله «آب خیس است» نیز معنای یکسانی در زمین و همزاد زمین دارد. از سوی دیگر، اگر دو کاربر شایسته زبان، جمله‌ای را با معنای یکسانی صادقانه اظهار کنند، باور یکسانی را در ذهن خواهند داشت. بنابراین باید گفت محتوای باور فرزند و همزاد او یکسان است.

پیش‌فرض این اشکال علیه استدلال همزاد زمین، نظریه توصیفی درباره واژگان انواع طبیعی (the descriptive theory of natural kind term) است. مطابق این نظریه، معنای واژگان دال بر نوع‌های طبیعی، به واسطه اوصافی معین می‌گردد که کاربران زبان با آن واژگان همراه می‌کنند. سول کریپکی در کتاب تأثیرگذار نامگذاری و ضرورت استدلال‌های معرفتی را علیه این نظریه مطرح ساخت، و امروزه کمتر کسی است که از نظریه توصیفی (دست‌کم در شکل خام و اولیه آن) دفاع کند. بنگرید به:

Saul Kripke, *Naming and Necessity*, Blackwell: Oxford, 1980.

1) concepts 2) natural kind externalism
3) the slow switching argument 4) McKinsey argument
5) the illusion argument
6) Paul Boghossian, *Content and Self-Knowledge*, Philosophical Topics 17(1989).
7) relevant alternative 8) exclude
9) Alvin Goldman, *Discrimination and Perceptual Knowledge*, Journal of Philosophy 73(1979) 771-791.

با در نظر داشتن نکات بالا، به گزارش برهان جابه‌جایی آرام می‌پردازم. این برهان از یک سناریوی جابه‌جایی^۱ بهره می‌گیرد: فرض کنید فرزند در زمین زندگی می‌کند و به واسطه ارتباط حسی با آب، مفهوم آب را به دست آورده است. اما پس از مدتی بدون اینکه با خبر شود او را به سیاره همزاد زمین منتقل می‌کنند. چنان که گذشت، در این سیاره همه چیز کاملاً مشابه زمین است، و تنها تفاوت این است که در همزاد زمین، مایع بی‌رنگ و بویی که اقیانوس‌ها را پر کرده، از آسمان می‌بارد، «آب» نامیده می‌شود و ... دارای ساختار شیمیایی XYZ است. ما در زبان فارسی واژه‌ای برای نامیدن آن مایع نداریم. ولی می‌توانیم نام «هاب» را برای آن وضع کنیم. به هر روی، از آنجا که همزاد زمین در ویژگی‌های ظاهری کاملاً همانند زمین است، فرزند هیچ‌گاه از این جابه‌جایی آگاه نمی‌شود. تا مدتی پس از انتقال فرزند به همزاد زمین، او همچنان دارای مفهوم آب است و با واژه «آب» همین مفهوم را ابراز می‌کند. اما لازمه برون‌گرایی این است که پس از مدتی، به واسطه ارتباط علی فرزند با مایع جدید، تغییری در دستگاه مفاهیم او پدید آید. برون‌گرایان درباره اینکه چه تغییری در مفاهیم فرزند رخ می‌دهد با هم اختلاف نظر دارند^۲. در اینجا برای سادگی فرض را بر این می‌نهیم که فرزند مفهوم آب را از دست می‌دهد، و مفهوم هاب را به دست می‌آورد.

فرزند چند بار به همین شیوه میان زمین و همزاد زمین جابه‌جا می‌شود. ولی همه این جابه‌جایی‌ها آرام هستند. به این معنا که فرزند به مدت زمان لازم برای جایگزین شدن مفهوم جدید در محیط جدید باقی می‌ماند. حال فرض کنید در یکی از دوره‌هایی که فرزند در زمین است، این اندیشه را از ذهن می‌گذرانند که آب خیس است، و سپس با درون‌نگری این باور مرتبه دوم را تشکیل می‌دهد که من فکر می‌کنم آب خیس است. مطابق آموزه دسترسی ویژه، این باور باید مصداقی از معرفت پیشینی باشد؛ یعنی فرزند باید بتواند بدون مراجعه به محیط بداند که فکر می‌کند آب خیس است. ولی مشکل این‌جا است که مطابق اصل (R) شرط لازم برای معرفت S به P این است که S بتواند همه وضعیت‌های مرتبطی را که P در آن صادق نیست، رد کند. در اینجا یک وضعیت بدیل مرتبط برای باور مرتبه دوم فرزند این است که فرزند در همزاد زمین است و فکر می‌کند هاب خیس است، و هیچ اندیشه‌ای درباره آب ندارد. مرتبط بودن این بدیل از آن رو است که فرزند بارها به همزاد زمین منتقل شده است و در این دوره‌ها مفهوم هاب را

مثال معروف انبارهای تقلبی ایده شهودی نهفته در پس این اصل را به خوبی نشان می‌دهد. فرض کنید سعید از کنار دهکده‌ای عبور می‌کند که در آن تعداد زیادی انبار تقلبی وجود دارد. ساکنان دهکده، برای این که رهگذران گمان کنند وضعیت کشاورزی در آنجا بسیار پررونق است، تعداد زیادی ماکت انبار ساخته‌اند و در نقاط مختلف دهکده نصب کرده‌اند. این انبارهای تقلبی به اندازه‌ای مشابه انبارهای واقعی ساخته شده‌اند که تنها از فاصله بسیار نزدیک می‌توان تشخیص داد که واقعی نیستند. سعید تعدادی از این انبارها را می‌بیند و در هر مورد باور پیدا می‌کند که آنجا یک انبار واقعی است. آشکار است که باورهای او در این موارد کاذب است.

حال فرض کنید که یک انبار واقعی در دامنه تپه وجود دارد که سعید آن را نیز اتفاقاً می‌بیند و باز باور می‌یابد که آنجا (در دامنه تپه) یک انبار واقعی است (این گزاره را P بنامید). این باور او صادق است، ولی آیا معرفت به‌شمار می‌آید؟ به عقیده گلدمن و بسیاری از معرفت‌شناسان، پاسخ منفی است. با توجه به انبارهای تقلبی فراوان در دهکده، کاملاً این امکان وجود داشت که سعید این بار نیز به جای یک انبار واقعی، یک انبار تقلبی را می‌دید، ولی او به کمک قوه بینایی خود نمی‌تواند این امکان را نفی کند؛ چرا که اگر یک انبار تقلبی را می‌دید همان تأثرات بصری‌ای را پیدا می‌کرد که یک انبار واقعی را ببیند.

شرایط معرفتی سعید را می‌توان با تفصیل بیشتری این‌گونه بیان کرد: اولاً، وضعیت ممکن وجود دارد که گزاره P در آن وضعیت کاذب است؛ یعنی در دامنه تپه یک انبار تقلبی وجود دارد نه یک انبار واقعی. البته در جهان بالفعل^۱ این وضعیت برقرار نیست، ولی در هر حال وضعیت یادشده، وضعیت ممکن است که بدیل وضعیت بالفعل جهان است. ثانياً، با توجه به وجود انبارهای تقلبی فراوان در دهکده و سیاست اهالی آن مبنی بر فریب دادن رهگذران، وضعیت بدیل یادشده (یعنی وضعیتی که در دامنه تپه یک انبار تقلبی وجود دارد نه یک انبار واقعی) وضعیت مرتبط و نزدیکی است؛ جهان ممکن که در دامنه تپه یک انبار تقلبی است، بسیار نزدیک به جهان بالفعل است. ثالثاً، سعید به کمک حس بینایی خود نمی‌تواند این وضعیت بدیل مرتبط را نفی کند؛ چرا که در آن وضعیت، همان نموده‌ای حس‌ای را خواهد داشت که در وضعیت بالفعل دارد. بنا بر شهود، در چنین شرایطی باور سعید به این‌که آنجا (در دامنه تپه) یک انبار واقعی است، معرفت به‌شمار نمی‌آید. اصل (R) نیز دقیقاً در صدد بیان همین مطلب است.

نکته مهم این است که برای معرفت داشتن لازم نیست همه بدیل‌های ممکن را نفی کنیم، بلکه تنها نفی بدیل‌های مرتبط لازم است. چنانچه نفی همه بدیل‌ها شرط معرفت باشد، به شکاکیتی تمام‌عیار دچار خواهیم شد؛ چرا که تقریباً در مورد هر باوری می‌توان وضعیت بدیلی را تصور کرد که قابل نفی نیست. از این رو معرفت‌شناسان تنها توانایی نفی بدیل‌های مرتبط را شرط معرفت انگاشته‌اند.

1) switching scenario

۲) برخی از برون‌گرایان بر این باورند که فرزند در همزاد زمین، پس از مدتی مفهوم آب را به کالی از دست می‌دهد و همیشه با واژه «آب» تنها مفهوم هاب را ابراز می‌کند. برخی دیگر معتقدند که فرزند مفهوم آب را نیز حفظ می‌کند یعنی هر دو مفهوم را با هم دارد. مطابق این دیدگاه وقتی فرزند خاطره‌های زمین را به یاد می‌آورد (مثلاً این‌که: آب فلان دریاچه بسیار سرد بود)، مفهوم آب را به کار می‌گیرد؛ ولی زمانی که خاطره‌هایش مربوط به همزاد زمین باشد، و یا جملات کلی را اظهار کند (مثلاً بگوید «آب خیس است») مفهوم هاب را در ذهن دارد. برهان جابه‌جایی را می‌توان براساس هر یک از این دو دیدگاه طراحی کرد.

1) the actual world

در ذهن داشته است، نه مفهوم آب را.^۱ حال پرسش این است که آیا فرزند می‌تواند بدون کمک تجربه حسی، این بدیل مرتبط را رد کند؟ خیر؛ زیرا دو مفهوم آب و هاب به لحاظ پدیدارشناختی کاملاً مانند یکدیگر هستند، و او با درون‌نگری تنها نمی‌تواند میان این دو مفهوم (و نیز میان دو اندیشه «آب خیس است» و «هاب خیس است») تمیز دهد.^۲ پس او تنها با درون‌نگری نمی‌تواند این بدیل مرتبط را رد کند که در همزاد زمن است و فکر می‌کند هاب خیس است. نتیجه این است که او معرفت پیشینی به محتوای اندیشه خود ندارد. تنها در صورتی می‌تواند بداند به چه فکر می‌کند که بداند با چه مابعی اخیراً ارتباط علی داشته است.

سازگارگرایان پاسخ‌های متفاوتی را در برابر برهان جابه‌جایی آرام مطرح کرده‌اند و بحث و گفت‌گوهای فراوانی پیرامون آن در گرفته است. گزارش این همه در این مجال امکان‌پذیر نیست. یک نکته مهم در بررسی برهان جابه‌جایی این است که در اصل (R)، منظور از «توانایی رد کردن (یا نفی کردن) بدیل‌های مرتبط» دقیقاً چیست؟ بوگاسیان خود تحلیل کاملی از انگاره

۱. باید توجه داشت که مرتبط بودن یک بدیل، وابسته به آگاهی شخص از چنین بدیلی نیست. مثال انبار به خوبی این نکته را نشان می‌دهد. در این مثال، سعید از کنار دهکده‌ای عبور می‌کند، یک انبار واقعی می‌بیند و باور می‌یابد که در آنجا یک انبار است. اما بدون اطلاع سعید، تعداد زیادی انبار تقلبی در محیط وجود دارد. وجود این انبارهای تقلبی، هرچند سعید از آنها بی‌خبر است، موجب می‌شود بدیل مرتبطی برای باور او پدید آید، و آن اینکه در آنجا یک انبار تقلبی است. از آنجا که او نمی‌تواند این بدیل مرتبط را رد کند، باور او معرفت به شمار نمی‌آید. در سناریوی جابه‌جایی آرام نیز بی‌خبری فرزند از جابه‌جایی‌ها، مانع از آن نیست که فکر کردن درباره هاب یک بدیل مرتبط برای او باشد.

2. discriminate

«توانایی رد کردن» به دست نداده است. پس از او تفسیرهای متفاوتی از این انگاره ارائه شده است، و در نتیجه تقریرهای متفاوتی از اصل (R) پدید آمده است. به نظر می‌رسد با بررسی دقیق این تقریرها می‌توان ناکارایی برهان جابه‌جایی آرام را نشان داد. برخی از این تقریرها شرط ضعیفی را برای معرفت پیش می‌نهند. این تقریرها پذیرفتنی هستند، ولی مشکلی را برای آموزه دسترسی ویژه پدید نمی‌آورند (یعنی مانع از آن نمی‌شوند که باور مرتبه دوم فرزند مصداقی از معرفت باشد). از آن سوی، تقریرهای دیگری نیز از اصل (R) ارائه شده است که شرط قوی‌تری را برای معرفت مطرح می‌سازند. چنانچه این تقریرها پذیرفتنی باشند، دیگر آموزه دسترسی ویژه (با مفروض گرفتن برون‌گرایی) صحیح نخواهد بود. اما به نظر می‌رسد می‌توان (با طراحی چند مثال نقض) نشان داد که این تقریرهای قوی خود نادرست هستند؛ یعنی شرایطی را که برای معرفت پیش می‌نهند در واقع برای داشتن معرفت ضروری نیستند.^۱

سپاسگزاری: از کاوه لاجوردی به دلیل ارائه راهنمایی‌های سودمند برای روان‌تر شدن این نوشتار صمیمانه تشکر می‌کنم.

۱. جزئیات این شیوه انتقاد به برهان بوگاسیان را به تفصیل در رساله دکتری خود، برون‌گرایی در محتوا و معرفت پیشینی به حالات ذهنی، مطرح کرده‌ام.